

انتخابات آمریکا و پیامدهای آن

کیومرث صابغی

خب، انتخابات انجام شد و آقای ترامپ بار دیگر مسئولیت دارترین مقام های اداری - سیاسی را چه در آمریکا و چه در جهان عهده دار شد.



قبل از پرداختن به بررسی این انتخابات و مسئولیت های آقای ترامپ، چه از جایگاه تاثیر بر مسائل درونی کشور و چه از زاویه توضیح مناسبات بین المللی، ضرورتا باید به چند مورد قانونی و حقوقی این انتخابات اشاره کنم. انتخاب رئیس جمهور و انتقال آرام قدرت و کلید کاخ سفید به رئیس جمهور جدید امری بسیار مهم است، اما مهم تر از آن رابطه و همکاری رئیس جمهور جدید با نمایندگان کنگره و سنا است. طیف وظایف این دو پارلمان از تنظیم و تدوین لایحه هایی از قبیل تدوین و تصویب بودجه، تنظیم قرارهای مالیاتی، تنظیم قرار دادهای بین المللی تا اعلان جنگ جهانی است. بنا بر این نقش این دو پایگاه بسیار حیاتی است. رسم بر اینست که مثلا کنگره پس از تدوین و تصویب لایحه ای آن را برای توشیح به دفتر ریاست جمهوری که بنا به تعریف مجری قوانین است میفرستد. آنگاه رئیس جمهور پس از مطالعه مصوبه موافقت و یا مخالفت خودش را با توجه به حق وتو اعلان میکند، دخالتی آشکار و حقوقی در قوه مقننه. بنا بر این رئیس جمهور منتخب باید بتواند با اقلیت و اکثریت نمایندگان این دو نهاد رابطه ای مدارا گرایانه و همکاریانه بوجود آورد، مسئله ای که از زمان ریاست جمهوری نیکسون به بعد هیچگاه آرام پیش نرفته است و تاریخ چهار ساله حکومت آقای ترامپ یکی از پر تنش ترین دوران این روابط است. از این جهت کرسی های این دو

پارلمان و تعداد نمایندگانی که آن را پر میکنند برای پروسه تصویب مصوبات و همچنین حفظ و تامین نظام بسیار حیاتی است. به نظر میرسد که این دوره و با توجه به اکثریت کرسی های هر دو پارلمان و کاخ سفید در اختیار جمهوری خواهان راه برای طرح های ترامپ آسان تر پیش خواهد رفت.

اما مسائلی که در جلوی روی آقای ترامپ قرار گرفته دو لبه است - مسائل داخلی مثل: کاهش گرانی ارزاق و پایه های معیشتی، کاهش نرخ بنزین، سقط جنین، کاهش تورم و نرخ بیکاری و راه حل برای مهاجرین غیر قانونی، و در حوزه بین المللی مسائلی مثل: اوکراین و پوتین، تعرفه های ۲۶٪ تا ۴۶٪ بر واردات و در رابطه با روابط اقتصادی با چین و باز گرداندن اقتصاد آمریکا به آمریکا، مسئله اسرائیل و فلسطین و لبنان و غزه، شفاف کردن رابطه با جمهوری اسلامی و نهایتا پرداختن به مسئله محیط زیست است. انبوهی از مشکلات که هیچیک به آسانی راه حل ساده و مناسبی ندارند. همه اینها به این خاطر در زمین آمریکا بازی میشوند چرا که از بعد از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، آمریکا در جایگاه تنها قطب قدرت جهان نشست و بدنبال آن میزان دخالت هایش در امور داخلی کشورها تا به حد اشغال کشور و تغییر رژیم ها هم رسید. بحثی طولانی است و من در میزگرد مشترک شنبه پیش در بخش نخست این متن (جغرافیای انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا) به گوشه هایی از آن اشاره کردم و از تکرار آن خودداری میکنم.

واقع آنکه کشورهای جهان در عین اینکه بخشا زیر سایه سلطه اقتصادی آمریکا بسر میبرند، اما نسبت به آغاز قرن گذشته به استقلال های داخلی فروانی هم دست یافته اند که بر روی مناسبت سیاسی با بقیه کشورها و بخصوص با کشور آمریکا تاثیر گذار بوده است. و تعداد این کشورها امروز فزون است. بعبارت دیگرما شاهد کاهش تقریبی نفوذ سیاسی آمریکا در سراسر جهان هستیم و بر همین اساس هم مجبور به باز کردن فصل جدیدی از تعریف توازن قدرت در جهان شده

ایم. قدرت سیاسی چند قطبی در تقابل با تک قدرتی یا دو قطبی. به گمان من ترامپ باید سیاست هایش را از این دو منظر مورد بررسی قرار دهد. حال این سیاست ها چیستند و راه حل آنها کدام است:

۱- پایان دادن به جنگهای منطقه ای و تضمین صلح جهانی: رقابت ها، تنش ها و ورود توسعه کشورهای استقلال یافته در حال رشد، یافت جدیدی از سیستم سیاست ورزی در جهان بوجود آورده است که ظاهراً برای خیلی از دولتمردان نسل پیش امری است یا نا شناخته و یا خلاف پرنسپ های آنان. آنان باید به این باور برسند که برای حفظ و پایداری جهان دیگر نمی شود تک کلامی کرد و فرمانده بلا منازع شد. پارادایم شیفی که از ۵ دهه پیش تا به امروز مشاهده شده است مانند پیدایش تکثر بینشی و عقیدتی، کنکاش های سیاسی و نظامی و رقابت های گاه خصمانه اقتصادی همه گیر دقیقاً ناظر بر این مدعا است. ترامپ باید بتواند با همکاری با سایر کشور های جهان گامهای بلند و کار سازی در جهت تحکیم صلح جهانی بردارد. اگر چه با توجه به نظرات و عرق شدیداً محلی گرایی و ناسیونالیستی وی افق چندان روشنی در این حوزه مشاهده نمیشود.

۲- مسئله اقتصادی: رئیس جمهور با دو جبهه اقتصادی در مصاف است:

الف - مسائل داخلی از قبیل نرخ تورم ۲,۴٪ و نرخ بیکاری با رقم ۴,۱۰٪ در قبال هزینه بالای زندگی مثل گرانی ارزاق و مسکن و بنزین. مطابق آماریکی از مراکز معتبر آمار گیری در آمریکا، در آمد سالانه ۳,۱٪ شهروندان آمریکا یعنی قریب به ۱۰ میلیون حدود ۱۵۰۰۰ دلار، در آمد سالانه ۱۰,۳٪ شهروندان یعنی قریب به ۳۶ میلیون بین ۳۵۰۰۰ تا ۴۵۰۰۰ و در آمد سالانه ۲٪ بالای جمعیت چند میلیون دلار است. با توجه به میزان مالیاتی ۱۵ تا ۱۹ در صدی برای درآمدهای پایینی و نرخ بالای تورم و بیکاری میتوان محاسبه کرد که این دو لایه از شهروندان به چه میزان تحت فشار هستند و در چه شرایطی بسیار سخت زندگی میکنند. مشکلی عظیم که بتدریج به ارقام بی خانمانی خانواده ها و سوء

تغذیه افزوده میشود؛ عناصری که بالفعل میتوانند در رشد فاشیسم و تایید پوپولیسم موثر باشند. برنامه اقتصادی ترامپ باید بتواند درمانی برای این بیماری های داخلی بیابد. به گمان من یکی از دلایل موفقیت ترامپ در این دوره انتخاباتی تاکید بر اقتصاد امریکایی برای آمریکا و در مخالفت با گلوبالیزاسیون است. همین تاکید و در مخالفت با قراردادهای و ناموزونی واردات و صادرات، نرخ تعرفه و جهانی شدن طبقه سرمایه داری است که ترامپ را برای لایه های تولید کنندگان غیر ماهر، چه در سطح کارگری و چه در سطح پیشه وری چهره ای محبوب کرده است. اگر چه در دوره قبل هم همین ادعا را داشت ولی در عمل کاری حیاتی صورت نداد، اما بی توجهی بایدن به مسئله معیشتی مردم در چهار سال گذشته مردم را به سوی قول ها و به نفع ترامپ سوق داد.

ب - اقتصاد جهانی - به گمان من از آغاز هزاره سوم به بعد، با پیدایش طبقه سرمایه داری جهانی مناسبات اقتصادی که Adam Smith تعریف کرده بود از جایگاه تولید و توزیع کشوری به ساحت بین المللی قدم گذاشت. عبارت دیگر امروز سرمایه دار آمریکایی و هندی و چینی زیاد به بازار داخلی خودشان نمی اندیشند. جهان نگرند. آمریکا در این حوزه، بنیان گذار گلوبالیسم و از مبلغین سرمایه داری جهانی است و بایدن و دمکراتهای آمریکا و بخش بالای جمهوری خواهان از طرفداران این راه اقتصادی اند، امری که ترامپ سخت مخالف آن است و به لحاظی شعار باز گردندن سرمایه آمریکا به آمریکا پوپولیسم او را پر رونق تر کرده است. برای اینکه رقابت های اقتصادی عامل تنش های سیاسی و عقیدتی نشوند، ترامپ ناگزیر است که با جهان به عقد قراردادهای منصفانه و معتدل تن در دهد و جهان را در تكثر ببیند و نه در قطب. کاری که انجامش به گمان من از سوی ترامپ اگر ناممکن نباشد، بسیار پر درد سر است.

۳- مسئله محیط زیست - آمریکا و هند و چین مسئول ترین کشورهای جهان در پریشان کردن محیط زیست

هستند. گازها ی مسموم حاصل از مصرف سوخت انرژی فسیلی همراه با تاثیر گذاری تفاله های انرژی اتمی زندگی را نه تنها برای انسانها، بلکه برای نباتات و حیوانات هم خطرناک کرده است. زمینی که ما امروز رویش زندگی میکنیم باید برای نسل های آینده هم قابل زیست باشد. ترامپ باید بطور جدی همراه با بقیه کشورها گامهای موثری در تغییر شرایط موجود بردارد.

۴- وظایف سیاسی و روابط بین المللی آمریکا - آمریکا باید بپذیرد که تغییراتی که در ساختار سیاسی - اجتماعی جوامع و کشورها ی جهان از آغاز هزاره سوم بعد رخ داده اند ماندنی است و آمریکا نمیتواند بر روال نوستالژی جایگاه بعد از جنگ با بقیه جهان معامله کند. دیگر توازن قدرت به تنهایی نیست که ضامن دمکراسی است، حضور قدرت ها در صحنه تصمیم گیریها هم عنصری در تعریف و تحکیم این مناسبات است.

۵ - ترامپ و ایران و اسرائیل - علیرغم اصرار بر روی تحریم ها، اوباما و بایدن چشم های خود را بروی خیلی از معاملات بین المللی ایران بستند و ایران توانست بالنسبه با فشار تحریم ها کنار بیاید. به گمان من با توجه به نزدیکی ترامپ با اسرائیل شانس آنکه بر فشار تحریم ها افزوده شود زیاد است. با این همه ترامپ در کمک به اسرائیل برای حمله به ایران پیشقدم نخواهد شد. اما میتواند با کوشش برای نزدیک تر کردن کشورهای عربی و بخصوص عربستان سعودی با اسرائیل، ایران را ایزوله تر کند.

در پایان بآید به نکته ی اشاره کنم که اخیراً، و به درستی، مورد توجه جهان آگاه و فعالین اجتماعی قرار گرفته است: خطر رشد افراطی گرای راست از جایگاه پوپولیسم. قبل از ترامپ کمتر کسی از مقوله راست افراطی سخن میگفت، علیرغم آنکه این مقوله وجود داشت و در قالب نیروهای ملیشایی و سازمان های راست گرا و فاشیستی چه در اروپا و چه در آمریکا فعالیت میکردند. اما حادثه آفرینی ترامپ

بعد از انتخاب بایدن نگرانیهای عمومی را نسبت به این مقوله حساس تر کرد و فصل جدیدی در تعریف راست باز کرد و آن آغاز نقش سیاسی جهانی پوپولیستی و گرایش به فاشیسم است.

فاشیسم در اروپا بنا بر مایه ی وحدت ملی گرایی افراطی و در تقابل با اتحادیه های کارگری و کمونسیم بوجود آمد. این فاکتور امروز در آمریکا و در جهان وجود ندارد. البته باید پذیرفت که فقر، بیکاری و حتی نارسایی های برنامه های اقتصادی دولتی، عاملی که سبب فروپاشی شوروی گشت، میتواند به رشد فاشیسم کمک کند. اما عامل خلقت فاشیسم نیست. در این مورد میتوان مثلا به هندوستان و برخی کشورهای آمریکای لاتین در معادله فقر و دمکراسی نگاه کرد. باید دانست که فاشیسم سعی میکند با تعریف متفاوت از قوانین و باورهای معمول اجتماعی مثل ملی گرایی افراطی و نژاد پرستی و تاکید بر نیاز به برنامه ریزی نو و نتیجتا رهبری نو، بدیل جدیدی برای رشد و تغییر عرضه کند و عده ای را بسوی خود جلب کند. واقعه ای که در ایتالیای موسولینی پدید آمد. امروز اما، با توجه به درهم تنیدگی بافت روابط اقتصادی - سیاسی جهان خطر بروز چنین شرایطی اگر نا ممکن بنظر نیاید، حد اقل بسیار ناچیز است. از این روی اگر چه ترامپ امروز تبدیل به سمبل این نظریه شده است ولیکن به گمان من بیش از آنکه وی خطری جدی و بلقوه برای دمکراسی باشد سوژه ای برای ژورنالیست ها است. بدون آنکه بخواهم به نقش حادثه آفرینی های طرفداران این نظریه بی تفاوت باشم، و یا به آن اهمیت لازم را ندهم باید یگویم که جهان امروز با تجربه تر و خرد مند تر از آنستکه تجربه های تلخ گذشته و کوره پزی آشویتس را یکبار دیگر بیازماید. فراموش نشود که بار اول نیست که آمریکا با یورش راست روبرو است، مکارتیسم سال های ۵۰ شبهی سیاه تر از ترامپ بر فراز آسمان آمریکا افکنده بود ولی نهایتا به تاریخ پیوست. اکنون هم ترامپ اگر چه حادثه آفرینی ماهر است اما تاریخ ساز نیست.

این متن - بخش دوم - به مناسبت انتخابات آمریکا در تاریخ شنبه هشتم نوامبر ۲۰۲۴ برای یک میزگرد تنظیم شده بود. بخش نخست آن (جغرافیای انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا) در تاریخ دوم نوامبر پیش از انتخابات در میزگرد دیگری ارائه شده بود.

آیا برآمد ترامپ پایان لیبرالیسم است؟



یوال نوا هراری [Yuval Noah Harari](#)

نشریه "نیویورکر"

7 اکتبر 2016

ترجمه از هرمز هوشمند

مترجم:

با شکست ترامپ در سال ۲۰۲۰ و حمله طرفدارانش به ساختمان کاپیتول، سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این پایان ترامپیسم است و یا شروع آن؟ البته جواب را آینده نشان می‌دهد، اما دو طرف دعوا در حال حاضر پاسخ‌های متفاوتی دارند. معمولاً آن‌ها که از ترامپ بدشان می‌آید، پایان را می‌بینند و موافقان ترامپ این وقایع را ابتدای مبارزه تلقی می‌کنند.

به گفته دیوید هیوم David Hume، فیلسوف تجربه‌باور (امپیریست) اسکاتلندی سده‌ی هجدهم: *Reason is the slave of passion* یعنی *منطق برزگی است*.

این گفته هیوم می‌تواند در درک واقعیتی که امروزه با آن در سیاست آمریکا مواجه هستیم کمک‌کننده باشد. این به آن معناست که اول احساسات مان نسبت به ترامپ تحریک می‌شود و بعد با دلیل و منطق سعی در پاسخ دادن به این احساسات می‌کنیم، چه مثبت چه منفی. برای مثال، داستان نگاه به لیوانی که نصف آن آب دارد که هم می‌توان نصف پُر دید و یا نصف خالی که دو حس مخالف است. این برخورد را کم یا زیاد در دو طرف دعوا می‌توان مشاهده کرد. در سیاست گفته می‌شود خیلی وقت‌ها برداشت حسی از یک واقعه (perception) از خود واقعه مهم‌تر است. این در تائید گفته دیوید هیوم است که ما به‌وضوح در برخورد هواداران ترامپ با تمام دروغ‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها یش مشاهده می‌کنیم.

این مقاله را یووال نوا هریری [Yuval Noah Harari](#)، تاریخ‌دان و استاد دانشگاه اورشلیم یک ماه قبل از انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ نوشته است. نگاهی است تاریخی از یک تصویر بزرگ‌تر و در پاسخ به سئوالی که امروز مطرح می‌شود: آیا ترامپیسم با وقایع اخیر در آمریکا به پایان خود نزدیک می‌شود و یا تازه شروع شده است؟

هرمز هوشمند



آیا برآمد ترامپ پایان لیبرالیسم است؟

یوال نوا هراری [Yuval Noah Harari](#)

انسان‌ها معمولاً فکر خود را در داستان‌ها شکل می‌دهند و نه در واقعیت‌ها، اعداد و یا جداول. هر چه داستان ساده‌تر باشد پذیرفتنی‌تر است. داستان حاکم در چند دهه گذشته را می‌توان داستان لیبرالیسم نامید. این یک داستان ساده و جذاب بود، که امروزه در حال سقوط است و تا کنون هیچ داستان جدیدی این خلاء را پر نکرده است. در عوض، دونالد ترامپ ظهور می‌کند.

به صورت ساده، داستان لیبرال می‌گوید اگر ما به طرف جهانی-سازی سیستم‌های سیاسی و اقتصادی حرکت کنیم، بهشت را روی زمین به وجود می‌آوریم، یا حداقل صلح و رفاه برای همه تامین می‌شود. این داستان، با کمی تفاوت، هم از طرف جورج دبلیو بوش و هم از طرف باراک اوباما پذیرفته شده بود و نوید اجتناب ناپذیر بودن حرکت بشری به سوی یک جامعه جهانی با بازار آزاد و ساختار سیاسی دموکراتیک را می‌داد.

سناریوی این داستان، به مرور، در حال از دست دادن اعتبار است. این کاهش اعتبار با بحران مالی سال ۲۰۰۸ شروع شد. افرادی که در دهه‌های نود و دو هزار فکر می‌کردند که قوانین بازی به آن‌ها اجازه می‌دهد آینده‌ی بهتری برای خود سازمان دهند، ناگهان با

وحشت حس کردند که فریب خورده‌اند و سیستم برای آنها کار نمی‌کند. بهار عربی به یک زمستان اسلامی تبدیل شد. رژیم‌های اقتدارگرا در مسکو، آنکارا و اورشلیم در حال رها کردن ارزش‌های لیبرال-دموکراسی به نفع ناسیونالیسم افراطی و افراط گرایی مذهبی هستند. حتی در سنگر اصلی لیبرالیسم، مردم اروپای غربی در حال بازبینی این داستان هستند. در حال حاضر موجی از سرخوردگی به کشور مادر، ایالات متحده، راه باز کرده است. ایالات متحده با موعظه و بعضا با زور سلاح، دنیا را زیر فشار داستان لیبرال قرار داده است. بخشی از شهروندان آمریکایی که نا امید از وعده وعیدها شده‌اند، با سرخوردگی ممکن است راه را برای دونالد ترامپ به کاخ سفید هموار کنند، البته با وحشت و حیرت نخبگان قدرت.

چرا مردم اعتماد خود به داستان لیبرال را از دست می‌دهند؟ یک توضیح این است که این داستان در واقع یک فریب بوده است و به جای صلح و رفاه، نسخه لیبرال چیزی جز خشونت و فقر تولید نکرده است. البته این استدلال را می‌توان به راحتی رد کرد. از دیدگاه تاریخی، آشکار است که بشریت در صلح آمیزترین و مرفه‌ترین دوران تاریخ خود زندگی می‌کند. در اوایل قرن ۲۱، برای اولین بار در تاریخ بشر، مردم بیشتری از زیاده خوری می‌میرند تا از کمبود غذا، مردم بیشتری از کهولت سن می‌میرند تا از بیماری‌های واگیر، و مردم بیشتری از خودکشی می‌میرند تا از جنگ و جنایت و تروریسم. (طبق آمارهای سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل)

توضیح دیگر برای از بین رفتن اعتماد مردم از داستان لیبرال می‌تواند این باشد که مردم معمولا بیشتر در مورد آینده خود فکر می‌کنند تا در مورد دستاوردهای گذشته. وقتی گفته می‌شود که آنها دیگر به میزان اجداد خود از قحطی و طاعون و جنگ رنج نمی‌برند، مردم این دستاوردها را به حساب نمی‌آورند بلکه در عوض بدهی‌ها، ناامیدی‌ها و رویاهای عملی نشده‌ی^۱شان را در نظر دارند. فردی که شغل خود را با بسته شدن کارخانه از دست می‌دهد، نمی‌تواند خیال خود را راحت کند که دیگر مثل گذشته از گرسنگی، وبا و یا جنگ نمی‌میرد.

کارگران بیکار شده حق دارند از آینده خود نگران باشند. داستان لیبرال و منطق سرمایه‌داری و بازار آزاد مردم را تشویق به انتظارات بزرگ می‌کند. در بخش دوم قرن ۲۰، هر نسل در شهرهای هوستون، شانگهای، استانبول و یا سائو پائولو از آموزش بهتر،

مراقبت‌های بهداشتی برتر و درآمدهای واقعی بهتر از پدر و مادر خود بهره‌مند بودند. در عوض در دهه‌های آینده، با توجه به ترکیبی از فاجعه زیست محیطی و اختلال در کار توسط فناوری‌های جدید، نسل جوان اگر وضع موجود را بتواند حفظ کند شانس آورده است. مردم در عین زندگی در شرایط بی‌سابقه صلح و رفاه، اعتماد خود را به توانایی سیستم برای تحقق انتظاراتشان از دست می‌دهند و از آینده نا امید می‌شوند.

احتمال سوم این است که مردم کمتر در مورد رکود شرایط مادی خود و بیشتر در مورد کاهش قدرت سیاسی‌شان نگرانند. شهروندان عادی در سراسر جهان حس می‌کنند قدرت سیاسی شان گرفته می‌شود. در حالی که کشورهای بیشتری به جریان جهانی شدن سرمایه، کالا و اطلاعات وابسته می‌شوند، دولت‌ها در لندن، آتن، برازیلیا و حتی واشنگتن برای شکل‌دادن آینده سرزمین‌های خود از قدرت کمتری برخوردار می‌شوند. علاوه بر این، به احتمال زیاد در قرن ۲۱، بسیاری از مشکلات عمده فراملی هستند و در برابر این مشکلات، نهادهای سیاسی ملی به ارث رسیده از قرن نوزده ناتوان به پاسخگویی‌اند.

فناوری‌ها که مخل بازار کار هستند، یک تهدید ویژه و حاد برای دولت‌های ملی و شهروندان عادی می‌باشند. در قرن‌های نوزدهم و بیستم، از معادن ذغال سنگ دیکنزی گرفته تا مزارع لاستیک کنگو و “جهش بزرگ به جلوی” فاجعه‌آمیز چین، پدیده پیشرفت در قالب انقلاب صنعتی همزمان تولیدکننده وحشت بود. اما سیاستمداران و شهروندان آن زمان، تلاش می‌کردند در برقراری قطار پیشرفت در مسیری کم خطر حرکت کنند. در حالی که فناوری از دنده اول به دنده چهارم تغییر سرعت داده است، اما آهنگ سرعت سیاست از زمان ماشین بخار تغییر چندانی نکرده است. انقلاب تکنولوژیک در حال حاضر شتابی دو چندان از سیاست گرفته است.

اینترنت نشان‌دهنده خوبی برای درک این اختلاف بین فرایند تکنولوژی و سیاست است. در حال حاضر “فضای مجازی” بخش مهمی از زندگی، اقتصاد و امنیت ما را تشکیل می‌دهد. با این حال در اوایل شکل‌گیری آن، طراحی و ویژگی‌های اساسی آن از طریق یک فرایند سیاسی دموکراتیک انجام نگرفت. آیا تا به حال در مورد شکل و طرح “فضای مجازی” کسی رای داده است؟ تصمیمات اتخاذ شده توسط طراحان اولیه “فضای مجازی” منجر به شرایطی شده است که امروزه اینترنت به یک منطقه آزاد و بی قانون تبدیل شده است. این مشکل موجب کم شدن حاکمیت دولت‌ها، نادیده گرفتن مرزها، دگرگون کردن

بازار کار، شکستن حریم خصوصی و حتی به یک خطر امنیتی جهانی تبدیل شده است. دولتها و سازمان‌های مدنی بحث‌های زیادی در مورد تجدید ساختار اینترنت می‌کنند، اما لاک پشت‌های دولتی نمی‌توانند خرگوش فناوری را مهار کنند.

در دهه‌های آینده، ما احتمالا انقلاباتی شبیه اینترنت خواهیم داشت، که در آن تکنولوژی بی‌سر و صدا ضربه‌های بیشتری به سیاست خواهد زد. برای مثال، هوش مصنوعی و بیوتکنولوژی، نه تنها می‌توانند جوامع و اقتصاد، بلکه حتی بدن و مغزهای ما را دگرگون کنند. با این حال این موضوع به سختی در انتخابات ریاست جمهوری فعلی به بحث گذاشته می‌شود. در اولین مناظره کلینتون-ترامپ بحث روی مشکلات ایمیل کلینتون متمرکز شد، اما با وجود بحث در مورد از دست دادن مشاغل، هیچ یک از کاندیداها به پتانسیل تاثیر آتومازیزاسیون (خودکار-گری) در مورد بیکاری نپرداخت.

رای‌دهندگان عادی ممکن است هوش مصنوعی را درک نکنند اما آنها حس می‌کنند که مکانیسم‌های دموکراتیک دیگر به آنها قدرت نمی‌بخشد. در واقع، برای این رای‌دهندگان، بوروکرات‌های بروکسل یا لابی‌های واشنگتن آنها را در مورد مهم‌ترین مسائل خود و فرزندان‌شان نمایندگی نمی‌کنند و تصمیمات از طرف مهندسان، کارفرمایان، و دانشمندانی که به سختی از پیامدهای تصمیمات‌شان آگاه هستند و کسی را هم نمایندگی نمی‌کنند، گرفته می‌شود. این رای‌دهندگان بدلیل آنکه آنها را نمی‌توانند ببینند و یا مورد خطاب قرار دهند، می‌خواهند هر طوری که شده به این سیستم ضربه بزنند. در بریتانیا، این رای‌دهندگان تصور کردند که قدرت ممکن است به اتحادیه اروپا منتقل شده باشد، به همین دلیل آنها به "برکسیت" (Brexit) رای دادند. در ایالات متحده، این رای‌دهندگان تصور می‌کنند که انحصار قدرت در دست نخبگان قدرت است و مصمم‌اند به سیستم لگد بزنند تا ثابت کنند هنوز حرفی برای گفتن دارند. ترامپ مناسب‌ترین نامزد برای این کار است، دقیقا به این خاطر که کاندیداتوری وی برای نخبگان قدرت در آمریکا غیر قابل تصور است. او برای اثبات آن که هنوز این مردم قدرت دارند ایده‌آل است، ولو این که در جهت ایجاد هرج و مرج باشد.

این اولین بار نیست که داستان لیبرال با بحران اعتماد عمومی مواجه شده است. از زمانی که این داستان نفوذ جهانی به دست آورد، در نیمه دوم قرن نوزدهم، چند بار مجبور به تحمل بحران‌های ادواری شده. اولین عصر جهانی شدن به رهبری لیبرالیسم به حمام

خون جنگ جهانی اول انجامید. زمانی که دول امپریالیستی در یک جنگ قدرت مسیر پیشرفت جهانی را کوتاه کردند. این لحظه را لحظه "فرانس فردیناند" (Franz Ferdinand) می‌توان نامید. با این حال، لیبرالیسم قوی‌تر از قبل، با چهارده اصل ویلسون، جامعه ملل و خروش اقتصادی دهه بیست از این گرداب هولناک جان سالم به در بُرد.

پس از آن لحظه هیتلر ظهور کرد، زمانی که در دهه سی و اوایل دهه چهل، فاشیسم برای خیلی‌ها جذاب شده بود. فاشیسم، لیبرالیسم را به دلیل خرابکاری در انتخاب طبیعی (بقای اصلح) و عامل انحطاط بشریت سرزنش می‌کرد. فاشیست‌ها هشدار می‌دادند که اگر به همه انسان‌ها ارزش و فرصت‌های برابر در تولید مثل داده شود، انتخاب طبیعی متوقف می‌شود و انسان‌های برتر در اقیانوسی از انسان‌ها با توانائی متوسط غرق می‌شوند. نتیجتاً تحول بشریت به نوع بشر برتر متوقف شده و کل بشریت منقرض می‌شود. درگذر از این لحظه، لیبرالیسم خود را از فاشیسم انعطاف پذیرتر نشان داد.

بین دهه پنجاه و دهه هفتاد، لیبرالیسم از سمت چپ با لحظه "چه گوارا" مواجه شد. در حالی که فاشیست‌ها داستان لیبرال را نرم و فاسد کننده ارزیابی می‌کردند، سوسیالیست‌ها لیبرالیسم را به برگ انجیری برای سیستم بی‌رحمانه، بهره‌کشانه و نژادپرستانه‌ی سرمایه‌داری جهانی متهم می‌کردند. برای سوسیالیست‌ها بیان "آزادی" از طرف لیبرال‌ها مترادف با دفاع از "مالکیت" بود. دفاع از "حقوق فردی" و هر آن چه که برای فرد خوش‌آیند است را دفاع از حفظ اموال و امتیازات طبقات متوسط و بالای جامعه می‌دانستند. آزادی انتخاب مسکن، در حالی‌که امکان مالی آن نیست و یا آزادی تحصیل دانشگاهی در حالی‌که پول پرداخت ورودی امکان ندارد و آزادی سفر در حالی‌که امکان خرید ماشین نیست، چه امتیازی دارد؟ بدتر از آن، با تشویق مردم به فردگرایی، لیبرالیسم مردم را از هم جدا می‌کند و امکان متحد شدن‌شان بر علیه نظامی که آن‌ها را سرکوب می‌کند را از بین می‌برد. نتیجتاً نابرابری را در جامعه سازمان و ادامه می‌دهد.

از آنجا که لیبرالیسم و سرمایه‌داری دو روی یک سکه‌اند، بسیاری از این انتقادات چپ‌ها برای مردم گیرا بود. در حالی‌که لیبرالیسم با امپراتوری نژادپرستان اروپائی شناسایی می‌شد، جنبش‌های انقلابی و ضداستعماری در سراسر جهان نگاه‌شان به مسکو و پکن بود. در سال ۱۹۷۰ سازمان ملل متحد نزدیک به یک صد و سی (۱۳۰)

عضو داشت و تنها سی (۳۰) عضو آن گرایش لیبرال دموکراسی داشتند. قدرت‌های استعماری با لیبرال دموکراسی به باشگاه منحصر به فرد پیرهای امپریالیست سفید پوست تبدیل شده بودند که چیزی برای ارائه کردن به جهان و حتی جوانان خود نداشتند.

لیبرال دموکراسی‌ها تا حد زیادی توسط سلاح‌های هسته‌ای نجات پیدا کردند. بنا بر دکترین "انهدام کامل متقابل" ناتو، حملات غیرهسته‌ای شوروی می‌بایست با یک حمله هسته‌ای پاسخ داده شود. در پشت این دکترین وحشتناک، لیبرال دموکراسی و بازار آزاد موفق به ادامه حیات در آخرین سنگر خود شدند و مردم غرب امکان لذت بردن از انقلاب جنسی دهه ۶۰، مواد مخدر، راک اند رول و همچنین ماشین لباسشویی، یخچال، فریزر و تلویزیون را پیدا کردند. بدون سلاح هسته‌ای، نه بیتلز، نه ووداستاک و نه سوپر مارکت‌های سرشار از کالا وجود می‌داشتند. در اواسط دهه هفتاد به نظر می‌رسید که حتی با وجود سلاح‌های هسته، آینده متعلق به سوسیالیسم است. در ماه آوریل ۱۹۷۵، مردم سراسر جهان در تلویزیون شاهد فرار آخرین یانکی از بام سفارت آمریکا در سایگون بودند و بسیاری متقاعد شدند که امپراتوری آمریکا در حال سقوط است.

در واقع، این دنیای کمونیسم بود که فروپاشید. در دهه‌های هشتاد و نود، داستان لیبرال دوباره از زباله‌دان تاریخ بیرون خزید، سعی در تمیزکردن خود کرد و جهان را فتح کرد. سوپرمارکت ثابت کرد که به مراتب قوی‌تر از گولاگ است. داستان لیبرال ثابت کرد که انعطاف‌پذیرتر و پویا تر از همه‌ی مخالفان خود است. لیبرالیسم بر امپراتوری‌های سنتی فاشیسم و کمونیسم، با اتخاذ برخی از بهترین ایده‌ها و شیوه‌های آن‌ها (مانند آموزش و پرورش رایگان دولتی، بهداشت و رفاه برای توده‌ها) پیروز شد. در اوایل دهه نود، برخی متفکران و سیاستمداران "پایان تاریخ" را با اطمینان اعلام کردند و مدعی شدند که تمام سوالات بزرگ سیاسی و اقتصادی گذشته حل و فصل شده است و تنها داستان لیبرال با بازار آزاد، حقوق بشر و دموکراسی، یکه تاز جهان است.

اما تاریخ پایان نیافت. پس از لحظه‌های "فرانس فردیناند"، "هیتلر" و "چه گوارا"، ما خود را در لحظه "ترامپ" پیدا می‌کنیم. در حال حاضر، داستان لیبرال خود را در برابر یک حریف با ایدئولوژی منسجم مانند امپریالیسم، فاشیسم، کمونیسم روبرو نمی‌بیند. لحظه ترامپ یک مضحکه هیچ‌انگارانه (نیهلیستی، nihilistic) است. دونالد ترامپ هیچ ایدئولوژی‌ای ندارد، همانند

مردمی که به "برکسیت" در بریتانیا رای دادند که هیچ برنامه‌ای برای بریتانیایی که شکاف برداشته ندارند.

از یک طرف، ممکن است این نشان‌دهنده‌ی بحرانی خفیف تر از بحران‌های گذشته باشد و در پایان این دوره، مردم داستان لیبرال را رها نکنند، چون داستانِ جایگزینی نیست. آن‌ها ممکن است به سیستم از روی عصبانیت یک ضربه بزنند، اما چون جای دیگری برای رفتن ندارند، در نهایت به داستان لیبرال برگردند.

اما امکان دیگری هم وجود دارد که برگشت به عقب است. مردم برای پیدا کردن سر پناه به داستان‌هایی از گذشته، مثل داستان ناسیونالیسم و یا داستان مذهبی که در قرن ۲۰ به حاشیه رانده شده بودند و هرگز به طور کامل رها نشده بودند، پناه بیاورند. مسلماً این پدیده در مکان‌هایی مانند خاورمیانه، که در آن افراط‌گرایی ملی و بنیادگرایی مذهبی در حال افزایش است اتفاق افتاده است. با این حال، با همه‌ی هیاهو و خشمی که دارند، جنبش‌هایی مانند دولت اسلامی به هیچ عنوان جایگزینی جدی برای داستان لیبرال نیستند، چون آن‌ها هیچ پاسخی برای سوالات بزرگ عصر ما ندارند.

مشکلاتی که جامعه‌ی بشری درآینده با آنها مواجه است را چنین می‌توان بیان کرد: چه تاثیری برتری عملکرد هوش مصنوعی در برابر هوش انسانی بر بازار کار خواهد داشت؟ چه تاثیر سیاسی طبقه انبوه جدید از بی‌فایده‌گان اقتصادی خواهند داشت؟ روابط انسانی و خانواده چگونه تغییر میکنند؟ زمانی که با فناوریِ نانو (nano) و "پزشکیِ احیا کننده" امکان داده می‌شود هشتاد سالگی به پناهگاه سالگیِ امروز تبدیل شود، چه برسر صندوق‌های بازنشستگی خواهد آمد؟ زمانی که انسان با بیوتکنولوژی قادر به طراحی نوزادان خود شود (designer babies) و بزرگترین شکاف بین فقیر و غنی را سازمان‌دهد، جامعه بشری چه خواهد شد؟ بعید است پاسخ این سوالات را در انجیل و یا قرآن پیدا کنید. اسلام رادیکال، یهودیت ارتدکس و یا مسیحیت بنیادگرا ممکن است یک لنگر ثبات برای طوفان فناوری جهانی باشند، اما برای عبور از سونامی قرن ۲۱ شما نیاز به یک نقشه جدید و سکائی قوی دارید.

این احکام برای شعارهایی مانند "عظمت آمریکا را دوباره برگردانیم" یا "کشور ما را پس دهید" هم صادق است. شما می‌توانید یک دیوار در برابر مهاجران مکزیکی بسازید، اما نه دیواری در

برابر گرم شدن کره زمین. شما می‌توانید وِست مینستر را از بروکسل جدا کنید، اما نمی‌توانید پیوند شهر لندن را از جریان های مالی جهانی قطع کنید. اگر مردم در اوج ناامیدی، به هویت‌های ملی و مذهبی پناه بیاورند، سیستم جهانی می‌تواند به سادگی در برابر تغییرات جوی، بحران اقتصادی و اختلال‌های اجتماعی ناشی از فناوری‌های جدید ضربه خورده و سقوط کند. داستان ملی قرن نوزدهم و تقوای قرون وسطی نه کمک به درک مشکل می‌کنند و نه راه حل هستند.

نخبگانِ وحشت زده از "برکسیت" و برآمد ترامپ، امیدوارند که توده‌ها به عقل سلیم و داستان لیبرال برگردند. اما به نظر می‌آید امروزه عبور از بحران کنونی برای داستان لیبرال مشکل‌تر باشد. دو عامل متحد کننده‌ی داستان لیبرال، اخلاق لیبرال و اقتصاد کاپیتالیستی، که پایه انسجام داستان لیبرال بودند، در حال حاضر در پروسه‌ی ازهم گسیختگی‌اند. داستان لیبرال در قرن ۲۰ بسیار جذاب بود زیرا به مردم و حاکمان می‌گفت که نیاز به انتخاب بین اقدام اخلاقی و یا اقدام هوشمند نیست. دفاع از آزادی‌ها هم ضرورت اخلاقی است و هم پیش‌شرط رشد اقتصادی. بریتانیا، فرانسه و آمریکا ادعا می‌کردند، به دلیل لیبرالیزه کردن اقتصاد، جامعه از رفاه بالایی برخوردار است. اگر ترکیه، برزیل و چین می‌خواهند به همین میزان جامعه مرفه‌ای داشته باشند، آن‌ها هم باید اقتصاد را لیبرالیزه کنند. البته در اکثر موارد، این استدلال اقتصادی بود و نه اخلاقی، که دیکتاتورها و خودکامگان را به لیبرالیزه کردن ترغیب می‌کرد.

با این حال در قرن ۲۱ داستان لیبرال هیچ پاسخ خوبی برای بزرگترین چالش‌های پیش روی ما ندارد. برای مثال گرم شدن کره زمین و اختلال‌های اجتماعی در اثر فناوری‌های جدید. محافظت از آزادی انسان‌ها ممکن است از نظر اخلاقی موجه باشد. آیا استدلال‌های اخلاقی به تنهایی کافی هستند درحالی‌که توده مردم اهمیت اقتصادی خود را به الگوریتم‌ها و روبات‌ها از دست می‌دهند؟ درحالی‌که این کار سود اقتصادی برای‌شان ندارد، آیا نخبگان و دولت‌ها از آزادی‌ها و خواست‌های تک تک مردم دفاع خواهند کرد؟ توده‌های مردم به درستی از آینده وحشت دارند. حتی اگر دونالد ترامپ در انتخابات آینده شکست بخورد، ملیون‌ها آمریکایی حس آگاه‌شان می‌گوید که سیستم دیگر برای آن‌ها کار نمی‌کند و به احتمال زیاد این حس درست است.

مهم نیست که در ماه نوامبر چه کسی پیروز شود، به هر حال دنیا نیاز به داستان جدیدی دارد. همان‌طور که با انقلاب صنعتی و تحولات عظیم آن در قرن ۲۰ ایدئولوژی‌های بدیع متولد شدند، به همین صورت انقلاب‌های آینده در زمینه فناوری‌های بیوتکنولوژی و اطلاعات نیازمند نگاه‌های جدیدی هستند.

در کتاب "همو دیوس، تاریخچه مختصری از آینده"، یکی از ایدئولوژی‌های محتمل جدیدی که در حال حاضر در "سیلیکون ولی" (Silicon Valley) در حال شکل‌گیری است را مورد بررسی قرار دادم. اگر داستان لیبرال نجات انسان را از طریق جهانی‌شدن و آزادی وعده می‌داد، ایدئولوژی جدید با نام "متا-روایت" (Meta narrative)، نجات انسان را از طریق "الگوریتم داده‌های انبوه" (megadata) وعده می‌دهد. با داده‌های انبوه و قدرت کامپیوتری بالا، این امکان می‌تواند به وجود آید که الگوریتم‌های دیجیتال درک بهتری از درون و خواسته‌های انسان داشته باشند تا خود انسان. در آن صورت اقتدار و اعتبار از انسان‌ها به الگوریتم‌ها منتقل می‌شوند و به تبع آن انتخابات دموکراتیک و بازارهای آزاد و همچنین دیکتاتورهای اقتدارگرا و آیت‌الله‌های خشک مغز، مثل سنگ چخماق منسوخ می‌گردند.

در حال حاضر کارشناسان وعده می‌دهند که الگوریتم‌ها می‌توانند در زمینه‌هایی نظیر آموزش و پرورش مورد استفاده قرار گیرند؛ چون مربی "هوش مصنوعی" برای هر دانش‌آموز. از راه این الگوریتم‌ها می‌توان با چاقی مفرط مبارزه کرد؛ از طریق تلفن همراه که رژیم غذایی‌تان را مرتب به شما گزارش می‌دهد. کاهش نشر گازهای گلخانه‌ای از طریق "اینترنت همه چیز" (internet of things) که توسعه‌ی این گازها را کنترل می‌کند. همه‌ی این ایده‌ها عواقبی با دامنه‌ای وسیع دارند، از بی خطر گرفته تا ترسناک و حتی در حد هولناک. من شک دارم که مغزهای "سیلیکون ولی" واقعا فکری درمورد پیامدهای ایده‌های اجتماعی و سیاسی خود کرده باشند. تنها امتیازشان این است که حداقل آنها به شیوه‌های جدید فکر می‌کنند. درحالی‌که انسان‌ها توانایی خود را از درک تحولات پرشتاب محیط خود از دست می‌دهند و درعین حال داستان قدیمی فرو میریزد و بی اعتبار می‌شود، بشر هر چه سریع‌تر نیاز به داستان‌های جدیدی دارد. در حال حاضر، ما هنوز در لحظه سرخوردگی نیهیلیستی و خشم هستیم، که مردم اعتماد خود را به داستان قدیمی از دست می‌دهند، اما داستان جدیدی در افق پدیدار نمی‌شود، این پدیده را می‌توان لحظه

“ترامپ” نامید.

زیرنویس و لینکها :

<https://www.newyorker.com/business/currency/does-trumps-rise-mean-liberalisms-end>

<https://www.youtube.com/watch?v=X0mQqBX6Dn4>

میزگرد سیاسی
جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لا
ئیک ایران



انتخابات آمریکا و تاثیر آن بر سیاست های آینده ایران

سخنران: هرمز هوشمند

شنبه ۳۱ اکتبر، ساعت ۲۰ به وقت اروپای مرکزی

اتاق «جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران» –
در پالتاک مسنجر

Asia and pacific

Iran

Jonbesh Jomhuri Khahan Demokrat va Laic Iran



آیندِ ایالات متحده آمریکا بیش از پیش به سوی نظامی‌گری پیش می‌رود

ما نلیو دینوچی

روزنامه ایتالیایی ایل مانیفستو

مرکز پژوهش‌های جهانی، 18 فوریه 2020

ترجمه از حمید محوی

معرفی «بودجه برای آیندِ آمریکا» از سوی دولت ایالات متحده آمریکا اولویتهای دولت ترامپ در ترازنامه فدرال برای سال مالیاتی 2021 را نشان می‌دهد (که از اول اکتبر امسال آغاز می‌شود).

پیش از همه کاهش مخارج اجتماعی را می‌بینیم : برای مثال، کاهش 10% برای بخش بهداشت و خدمات انسانی. در حالی که مقامات بهداشتی اعلام کرده اند که فقط گسترش گریپ در ایالات متحده از اکتبر تا فوریه یک جمعیت 10000 نفری از جمعیت 330 میلیونی ایالات متحده را

به کام مرگ کشانده است. رسانه ها این موضوع را به سکوت برگزار کردند، در حالی که همین رسانه ها برای 1770 قربانی ویروس کورونا از جمعیت 1,4 میلیاردی در چین که قادر بود با اقدامات استثنائی خسارات این بیماری همه گیر را محدود کند، در سراسر جهان زنگ خطر را به صدا درآوردند.

نمی توانیم نسبت به اهداف واقعی اردوی تبلیغاتی آزار دهنده که روی هر چیز چینی سایی وحشت می افکند مظنون نباشیم، در مورد انگیز بودج ایالات متحد آمریکا، می خوانیم که « آمریکا در مقابل خود با چالش دولت ملتهای رقیب به ویژه با چین و روسیه روبرو می باشد.»

چین متهم است که « با سلاح های سایبری علیه ایالات متحده و هم پیمانانش جنگ اقتصادی به راه انداخته » و « می خواهد منطقه هند-آرام را به نفع خود بیاراید، و این روند برای امنیت و منافع اقتصادی ایالات متحد آمریکا خطرناک است». برای این که « منطقه از نفوذ شوران چین آزاد شود» دولت ایالات متحد آمریکا 30 میلیون دلار تأمین مالی برای « مرکز بسیج جهانی برای مقابله با تبلیغات و تحریف چینی ها» در نظر گرفته است. در چارچوب « رقابت استراتژیک فزاینده»، دولت ایالات متحد آمریکا اعلام کرده است که « بودجه برای تأمین مالی برنامه هائی که برتری جنگی ما نسبت به چین، روسیه و دیگر رقبای ما را افزایش می دهد اولویت قائل می شود.»

به همین علت رئیس جمهور ترامپ اعلام کرد که « برای تضمین امنیت داخلی و گسترش منافع ایالات متحد آمریکا در خارج، بودج من 740,5 میلیارد دلار برای دفاع ملی در نظر گرفته است» (در حالی که به بخش بهداشت و خدمات انسانی 94,5 میلیارد دلار تعلق می گیرد).

بودج نظامی شامل 69 میلیارد دلار برای عملیات جنگی در فرا دریاها، بیش از 19 میلیارد دلار برای 10 رزم ناو و 15 میلیارد دلار برای 115 شکاری اف 35 و هواپیماهای دیگر، 11 میلیارد دلار برای توانمند سازی سلاح های زمینی.

برای برنامه های علمی و فنی پنتاگون 14 میلیارد دلار که به گسترش جنگ افزارهای هایپر سونیک و انرژی مستقیم، سامانه های فضائی و نسل پنجم ارتباطات سیار سلولی (شبکه G5) اختصاص خواهد یافت.

این نمونه ها بخشی ست از فهرست طولانی مخارج (با پول عمومی) که شامل کل پیشرفته ترین سامانه ها و سلاح ها می شود، با منافع عظیم

برای لاکهید مارتین و دیگر صنایع نظامی.

به بودجۀ پنتاگون هزینه های متنوع دیگری با خصوصیات نظامی در بودجۀ بخش های دیگر اضافه می شود. در سال مالیاتی 2021 بخش انرژی 27 میلیارد دلار برای حفظ و مدرنیزاسیون انبار اتمی دریافت خواهد کرد. بخش امنیت ملی 52 میلیارد دلار برای سرویس مخفی خود دریافت خواهد کرد. بخش مربوط به امور رزمندگان قدیمی 243 میلیارد دلار (10% بیشتر از سال 2020) برای نظامیان بازنشسته دریافت خواهد کرد.

با احتساب امور یاد شده و فراتر از آن، مخارج نظامی ایالات متحدۀ آمریکا در سال مالیاتی 2021 از 1000 میلیارد دلار عبور خواهد کرد. مخارج نظامی ایالات متحده در واقع نقش موتور برای دیگر کشورها خواهد داشت که البته در سطح بسیار نازلتری قرار می گیرند. با احتساب مخارج نظامی ایالات متحده 3 تا 4 برابر بیشتر از مخارج نظامی چین و بیش از 10 برابر مخارج نظامی روسیه است.

بر این اساس کاخ سفید اعلام کرد که « بودجۀ نظامی آمریکا فرادستی این کشور را در بخش جنگ تضمین می کند : نیروی هوایی، زمینی، دریایی، فضایی و سایبر-فضایی» و با اعلام این گزارش که ایالات متحده به زودی در دو سایت قادر به تولید 80 کلاهک اتمی جدید در سال خواهد بود.

«آیندۀ آمریکا» می تواند به معنای پایان جهان باشد.

Manlio Dinucci

منبع اصلی :

<https://www.mondialisation.ca/lavenir-des-etats-unis-damerique-de-plus-en-plus-arme/5641777>

<https://ilmanifesto.it/il-futuro-dellamerica-sempre-piu-armato/>

ترجمۀ حمید محوی

گاهنامۀ هنر و مبارزه. پاریس 22 فوریه 2020